

اصل قابل استماع بودن دعاوی در فقه اسلامی و حقوق ایران

| علی اکبر فرحزادی* | دانشیار گروه حقوق خصوصی، دانشکده حقوق قضایی، دانشگاه علوم

قضایی و خدمات اداری، تهران، ایران

| سیدرسول میرنژاد بروجنی | دانشجوی دکتری حقوق خصوصی، دانشکده حقوق قضایی،

دانشگاه علوم قضایی و خدمات اداری، تهران، ایران

چکیده

اصل قابل استماع بودن دعاوی یکی از اصول حاکم بر حقوق دعاوی محسوب می‌شود. بر طبق این اصل که هم در فقه و هم در حقوق ایران (البته به صورت غیرمستقیم) پیش‌بینی شده، دادگاه حقوقی باید از ایرادات و نقص‌های جزئی و قابل ترمیم عبور کند و در نتیجه دعوا را به سمت حرکت در ماهیت دعوا (فصل خصومت یا کشف حقیقت) پیش ببرد. از نظر فقهی استماع دعوا واجب است و قاضی نصب شده تا رأی صادر کند. امری که مقدمه آن استماع دعاوی است. بنابراین دادگاه حقوقی با تفسیر دعوا و نیز دعوت از خواهان جهت ادای توضیح، دعوا را به سمت قابل استماع بودن حرکت می‌دهد. در حقوق ایران نیز علی‌رغم اینکه این اصل به صراحت در قوانین دادرسی مورد اشاره قرار نگرفته، اما با ملاحظه اصل ۱۶۷، ۱۵۹ و ۳۴ قانون اساسی و نیز ماده ۳ قانون آیین دادرسی مدنی می‌توان این اصل را پذیرفت. در واقع قانون‌گذار با بیان اینکه دادگاه باید نسبت به فصل خصومت اقدام کند به ضرورت استماع دعوا به طور ضمنی نیز حکم نموده است.

واژگان کلیدی: حقوق دعاوی، ترمیم دعوا، دعوای مجهول، استماع دعوا، اصل قابل استماع بودن دعوا

مقدمه

بر طبق موازین فقهی قاضی نصب شده است تا دعاوی را استماع کرده و بر اساس موازین قسط و عدل حکم دهد. در واقع گاهی حق بر مدعی پوشیده است و اگر دعاوی مربوط به آن استماع نشود حق ضایع می‌گردد. مهم‌ترین هدف نظام‌های دادرسی در فرایند دادرسی عادلانه، رسیدگی و استماع دعاوی کاربران دادگستری و به ثمر رساندن آن در قالب صدور حکم است. بنابراین اینکه فلسفه دادرسی و حقوق دعاوی فصل خصومت یا کشف حقیقت باشد از این منظر فاقد اهمیت است، در واقع اصل استماع دعاوی برای دستیابی به این اهداف تنظیم شده است. توضیح اینکه فصل خصومت و کشف حقیقت زمانی روی خواهد داد که دادگاه وارد ماهیت دعوا شود و نسبت به قلع نزاع حقوقی به صورت جزئی یا کلی اقدام کند. اقدامی که ملازمه با استماع دعوا، خواهد داشت. در واقع دادگاه با عبور از ایرادات قابل ترمیم، دعوا را به سمت حرکت در ماهیت دعوا پیش می‌برد. بر این بنیاد، استماع دعوا ملازمه با ورود دادگاه به ماهیت دعاوی طرح شده دارد. امری که در ماده ۳۰ قانون آیین دادرسی مدنی فرانسه به صراحت پیش‌بینی شده است و در حقوق ایران در اصل ۱۶۷ قانون اساسی و ماده ۳ قانون آیین دادرسی مدنی مورد اشاره قرار گرفته است. لذا دادگاه با توجه به اصل قابل استماع بودن دعاوی می‌تواند از عقیم ماندن بسیاری از دعاوی جلوگیری کند. در حقیقت، بر طبق اصل قابل استماع بودن دعاوی، قوانین دادرسی تنها روش رسیدن به حق ماهوی را تبیین می‌کنند و به عبارتی آیین دادرسی وسیله احقاق است و بر احقاق حق نمی‌تواند ترجیح داده شود.

در واقع، اگرچه اقامه دعوا امری دقیق و تخصصی است و لذا اگر مطابق با قواعد دادرسی و به‌ویژه نقطه نظرات قضایی طرح نشود، علاوه بر تحمیل هزینه به عهده خواهان، اوقات رسیدگی دادگاه را نیز بی‌سبب تلف می‌کند. البته در این حوزه نیز اختلاف نظر وجود دارد؛ اما باید به این نکته توجه داشت و برای تحقق آن تلاش کرد که قواعد دادرسی و دعاوی مربوط به آن فی‌نفسه، واجد خصوصیات حق به معنای واقعی یعنی آنچه موجد، تغییردهنده و ناقل امتیاز مالی یا غیرمالی است، نیستند و بنابراین اختلاف نظر نباید به قیمت غیرقابل استماع بودن دعاوی تمام شود (خدابخشی، ۱۳۹۴: ۱۰۱).

بنابراین و با توجه به توضیحات پیش‌گفته شناخت، ساماندهی، اثبات و اجرای «اصل قابل استماع بودن دعاوی» امری ضروری و بایسته است. با این حال از منظر این مقاله، منظور از اصل قابل استماع بودن دعاوی، قاعده یا حکم فقهی است که در مقام شک و تردید توسط دادگاه حقوقی اجرا خواهد شد. به عبارت دیگر دادگاه حقوقی در مقام رسیدگی به دعاوی، در صورت تردید در استماع یا عدم استماع دعوا، باید بر اساس این اصل، جانب استماع دعوا را بگیرد و تفسیری را انتخاب کند که دعوا به سمت استماع دعوا حرکت کند. لذا پرسش اصلی که در این مقاله مورد

بررسی قرار می‌گیرد این است آیا می‌توان بر اساس مباحث فقهی و نیز قوانین دادرسی مدنی وجود اصل قابل‌استماع بودن دعاوی را اثبات کرد؟ با این حال درخصوص تبیین و اثبات این اصل در حقوق ایران تحقیق مفصلی صورت نگرفته است. با این حال این مقاله در دو بخش تنظیم شده است. در بخش اول به جایگاه «اصل قابل‌استماع بودن دعاوی در فقه» می‌پردازیم و در بخش دوم، جایگاه این اصل در حقوق ایران مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۱. جایگاه اصل قابل‌استماع بودن دعاوی در فقه اسلامی

در ارتباط با جایگاه اصل قابل‌استماع بودن دعاوی در فقه اسلامی ابتدا مبانی این اصل که همان ضرورت رسیدگی به دعاوی و فصل خصومت است، مورد بررسی قرار می‌گیرد. سپس ارتباط این اصل با اصل عملی برائت درخصوص وجوب رسیدگی به دعاوی در فقه و نیز در ادامه ارتباط با شروط استماع دعوا تحلیل می‌شود. در نهایت اجرای اصل قابل‌استماع بودن دعاوی در دعاوی مجهول که یکی از مصادیق مؤثر این اصل می‌باشد، کشف و شناسایی می‌شود.

۱-۱. دلیل اصل قابل‌استماع بودن دعاوی در فقه اسلامی

در فقه و در مباحث مربوط به کتاب «الدعاوی» و کتاب «القضاء» از اصل استماع دعوا به‌صراحت یاد نشده است. از این جهت این اصل را می‌بایست در خلال مباحث فقهی و فروع مربوط به آن کشف کرد. در واقع فقه مملو از فروعی است که آشنایی با آن‌ها راه را برای تحقق عدالت و انصاف هموار می‌کند و برای آشنایی با این فروع «مانند اصل قابل‌استماع بودن دعاوی» باید از مسیر اصول و مبانی گذشت (خدابخشی، ۱۳۹۰: ۹ و ۱۰).

البته نکته مهمی که درخصوص دلالت (اصل قابل‌استماع بودن دعاوی) وجود دارد، ارتباط و تحلیل آن در مقابل اصل عملی برائت است. توضیح اینکه بر طبق اصل، وجود تکلیف نیاز به دلیل دارد و از این جهت در مقام شک، اصل بر این است که قاضی تکلیفی به رسیدگی و استماع دعوا و در نتیجه فصل خصومت نخواهد داشت. با این حال باید اعلام کرد که کاربرد اصل برائت از تکلیف همانند سایر اصول عملی ناظر به جایی است که نتوان دلیلی برخلاف آن کشف و شناسایی کرد. به عبارت دیگر در صورت احراز دلیلی مبنی بر ضرورت رسیدگی و فصل خصومت، اصل برائت از لزوم رسیدگی به جهت تعارض با دلیل از اعتبار می‌افتد.

از جمله دلایلی که البته به‌صورت ضمنی مربوط به وجوب رسیدگی و استماع دعوا می‌باشد و در منابع اولیه مورد اشاره قرار گرفته است، آیات ۴۲ و ۴۸ سوره مائده و ۲۴ سوره ص است که در آن می‌توان ضرورت حکم کردن بین مردم، فصل خصومت، استماع دادخواهی و رسیدگی یاد شده است. علاوه بر آن در فقه گفته شده است که اصل، قابل‌استماع بودن دعوا است و این استماع، امری

واجب است. (سلار، ۱۴۰۴: ۲۳۰) قاضی نصب شده است تا دعوی را استماع کند. گاهی حق بر مدعی پوشیده است و اگر دعوی مربوط به آن استماع نشود حق ضایع می‌گردد (حلی، ۱۴۱۳: ۴۱۹). همچنین گفته شده است که صرف متفاوت بودن سبب در دعوا نباید مانع از استماع دعوا شود و دادگاه می‌تواند در صورتی که قدر مشترکی بین اسباب متفاوت احراز کند نسبت به رسیدگی و صدور حکم اقدام کند؛ مگر اینکه این متفاوت بودن سبب آثار متفاوتی را به دنبال داشته باشد و دادگاه نتواند قدر متیقن آن‌ها را احراز کند (عراقی، ۱۴۱۴: ۱۶۰).

بنابراین آنچه از این احکام به دست می‌آید این است که (اصل قابل استماع بودن دعوی) مقدمه وجوب رسیدگی به دعوی و فصل خصومت می‌باشد. به عبارت دیگر اساساً قاضی نصب شده است که به دعوی رسیدگی کند و با استماع دعوی اختلاف و تنازع حقوقی در معنای اخص خودش را پایان دهد. در واقع شرط مقدماتی احقاق حق و کشف آن بین اصحاب دعوا این است که دعوا استماع شود.

۱-۲. اثبات اصل قابل استماع بودن دعوی در پرتو ارکان دعوا در فقه

نکته مهم در باب مفهوم اصل قابل استماع بودن در فقه، پیوند «ارتباط» استماع دعوا با ارکان دعوا «مانند مدعی، مدعی علیه، مدعی به (خواسته) و شرایط دعوا می‌باشد و لذا اصل قابل استماع بودن را می‌بایست از این فروع احراز کرد؛ مانند اینکه گفته شده است حقیقت دعوا آن است که امری بر مدعی علیه الزام گردد؛ به این معنی که اگر چیزی بر عهده او ثابت شد، آن را مسترد کند. بنابراین ادعای هبه بدون قبض، چنین الزامی را ندارد (موسوی بجنوردی، ۱۴۱۹: ۸۳) یا اینکه شخصی نمی‌تواند دعوایی طرح کند به این مضمون که مدعی علیه به حق او معترف است اما قصد او از طرح دعوا، اثبات حق و صدور حکم و استماع اقرار مدعی علیه می‌باشد. همچنین گفته شده است که شرط استماع دعوا آن است که اختلاف و تنازع رخ دهد و حقی لازم و ثابت بر عهده خواننده مستقر شود (آشتیانی، ۱۳۶۹: ۳۳۸؛ نراقی، ۱۴۱۵: ۱۶۶).

بحث از استماع دعوا گاه به خود دعوا و گاه به مدعی به «خواسته» آن مربوط می‌شود. آنچه به نفس دعوا مربوط است آن است که دعوا به صورتی باشد که با فرض ثبوت، امر لازمی بر مدعی علیه و خواننده مترتب شود. بنابراین دعوای بیع فضولی به طرفیت مالک مسموع نیست، زیرا مالک الزامی نسبت به آن ندارد (رشتی، ۱۴۰۱: ۹۸ و ۹۹) دعوایی که عقلاً یا شرعاً یا عادتاً ناممکن است قابل استماع نیست و لذا دعوا باید غرض عقلایی داشته باشد. ممکن است حتی صرف اثبات عقد هبه یا وقف بدون قبض نیز نفعی عقلایی داشته باشد. نتیجه دعوا باید حقی الزام‌آور بر عهده مدعی علیه باشد (یزدی، بی‌تا: ۳۸) همچنین اگر فرد مبلغ کلانی را با این ادعا که قرض گرفته ولی قبض نکرده است مطالبه کند، عادتاً پذیرفته نیست (موسوی بجنوردی، ۱۴۱۹: ۸۷). دعوایی که تملک نتیجه آن صحیح نیست مانند خمر،

قابل استماع نیست مگر آنکه مدعی بخواهد حق اختصاص خود را ثابت کند (یزدی، بی تا: ۳۸). حق اختصاص به این معنی است که کسی مزاحم شخص نسبت به تصرف او در مال یا شیء نشود، مانند آنکه سرکه نزد او تبدیل به خمر شود یا حیوان در تصرف او بمیرد (تبریزی، بی تا: ۲۰۸؛ مدرسی یزدی، ۱۴۱۰: ۱۵۳) در این موارد نمی توان آن را از تصرف او خارج کرد.

دعوا وقتی محقق می شود که عقلاً آن را دارای قصد و غرض بدانند و مدعی، نفع داشته باشد زیرا اگر نفع نباشد، قسم نیز متوجه طرف نمی شود (مراغی، بی تا: ۵۹۱ و ۵۹۲؛ طباطبایی حکیم، ۱۴۱۶: ۴ و نیز جلد ۱۴: ۱۴۶) نفع و سمت شخص برای استماع دعوا لازم است و اگر فردی هیچ ارتباطی با دعوا نداشته باشد نمی تواند مدعی باشد و حق طرح دعوا ندارد. البته دعوا در امور حسبی و از سوی کسی که حق تصدی این امور را دارد استماع می شود به شرط اینکه نتیجه دعوا به حق تصدی او در امور حسبی، مرتبط باشد.^۱ (موسوی بجنوردی، ۱۴۱۳: ۸۶)

یکی دیگر از فروع مهم در مباحث فقهی که می توان از آن مفهوم «اصل قابل استماع بودن دعوا» را استنباط کرد، پذیرش و استماع دعوی مجهول است که پیوند «ارتباط» کامل با این اصل دارد. در واقع مدعی به «خواسته» باید معلوم باشد و دعوایی که کاملاً مجهول است قابل استماع نمی باشد. با این حال از نظر صاحب جواهر، اگر دعوا به صورت مفصل طرح نشود و اجمال داشته باشد، قاضی از مدعی می خواهد که موضوع را روشن کند (استفصال) و اگر روشن نکرد دعوا را رد می نماید زیرا اصل، قبول دعاوی است و باید کاری کرد که دعوا قابل استماع شود (نجفی، ۱۴۱۵: ۲۰۰). از نظر برخی دیگر دعوی مجهول فقط در خصوص وصیت قابل استماع است (عاملی، ۱۴۱۷: ۸۴؛ کیدری، ۱۴۱۶: ۵۳۵؛ ابن ادریس حلی، ۱۴۱۰: ۱۷۷). با این حال و در مقابل برخی از پذیرش دعوی مجهول دفاع کرده اند و گفته اند، همان طور که اقرار مجهول صحیح است، دعوی مجهول نیز صحیح است و باید آن را استماع و تفسیر نمود. (فاضل هندی، ۱۴۱۶: ۹۰؛ میرزای قمی، ۱۴۱۳: ۳۳۱؛ اسدی حلی، ۱۴۱۳: ۳/۴۳۷؛ اسدی حلی، ۱۴۱۳: ۶/۴۷؛ فخرالمحققین حلی، ۱۳۸۷: ۳۲۷)

برخی اشاره کرده اند که ابهام دعوا سه صورت دارد و در یکی از آن ها می توان به قدر متقین اکتفا کرد و دعوا را در آن مورد پذیرفت که در این صورت نیز دعوی مذکور را مجهول نمی دانند، زیرا قدر

۱. رأی وحدت رویه شماره ۷۲ مورخ ۱۳۵۳/۹/۴ به این بحث مرتبط می شود: «وظایفی که قانون در باب اعلام حجر مجنون یا سفیه به عهده دادستان محول کرده است منافای با اینکه اشخاص ذینفع در صورت اقتضا برای اثبات حجر به دادگاه مراجعه کنند نیست. فوت کسی که درخواست حجر او شده مانع رسیدگی دادگاه نیست زیرا آثاری که به حجر مترتب است با فوت محجور از بین نمی رود و دادگاه علی الاصول باید رسیدگی را به طرفیت وارث ادامه داده و حکم مقتضی صادر نماید».

متقین آن امر معلومی است (رشتی، ۱۴۰۱: ۱۵۰) در مقابل برخی دعوای مجهول مطلق را رد می‌کند ولی در غیر آن، دعوا را قابل استماع می‌دانند (سبزواری، ۱۴۱۳: ۶۳ و ۶۴).

همچنین گفته شده است که مبهم بودن دعوا ارتباطی با اصل صدور حکم ندارد و به مرحله تعیین حق مدعی مربوط می‌شود و بنابراین می‌توان دعوای مجهول را پذیرفت و در مرحله تعیین حق، اجبار به تفسیر آن نمود. مثلاً اصل حق ثابت می‌شود اما در اینکه کدام یک از موارد یا مصادیق است مرد می‌باشد که باید شخص را اجبار به تفسیر آن نمود (عاملی (شهید ثانی)، ۱۴۱۳: ۴۳۶ و ۴۳۷).

برخی گفته‌اند که اگر خواهان، دعوا را تحریر کند ولی نحوه تحریر او مجهول باشد دادگاه باید از خواهان استفسال نماید و این امر «تلقین» دعوا محسوب نمی‌شود تا مورد حرمت و منع باشد بلکه «تحقیق» برای دعوا می‌باشد ولی اگر معلوم نشد، دعوا رد می‌شود (حلی، ۱۴۱۰: ۲۱۴). این عبارت نشان می‌دهد که دادگاه می‌تواند جهت ادای توضیح، خواهان را دعوت و سعی کند دعوا به نحوی تقریر شود که قابل استماع گردد.

۲. جایگاه اصل قابل استماع بودن دعوای در حقوق ایران

در ارتباط با جایگاه اصل قابل استماع بودن دعوای در حقوق ایران، ابتدا تحلیلی از فلسفه وضع قواعد و مقررات دادرسی مدنی در باب موضوعیت یا طریقت داشتن آن‌ها صورت می‌گیرد و ارتباط این اصل و اجرای آن در پرتو هر یک از این قواعد بررسی می‌شود. سپس کشف و شناسایی این اصل در قوانین موضوعه از جمله قانون اساسی و دادرسی مدنی مورد اشاره قرار می‌گیرد.

۲-۱. اصل قابل استماع بودن دعوای در پرتو فلسفه وضع قوانین دادرسی

یکی از پرسش‌های مهم در حوزه فلسفه دادرسی مدنی، هدف غایی از وضع این قواعد می‌باشد. توضیح اینکه بر اساس یک تحلیل این قوانین دارای موضوعیت می‌باشند و دادگاه مکلف است که مسیر دعوای مدنی را در چهارچوب این قوانین به سرانجام برساند. درواقع اجرای این قوانین فی‌نفسه اهمیت دارد و امکان انعطاف در تفسیر و تحلیل آن اندک و چه‌بسا غیر ممکن است. این نگاه در حوزه فلسفه وضع قوانین دادرسی مدنی به (موضوعیت داشتن) قوانین دادرسی تعبیر می‌شود.

در مقابل و بر اساس تحلیلی دیگر، هدف از وضع قوانین دادرسی تسهیل رسیدگی به دعوای و درخواست‌های مراجعان به دادگستری می‌باشد. در این تحلیل قوانین دادرسی فی‌نفسه واجد خصوصیت نمی‌باشند و فقط وسیله‌ای در جهت احقاق حق محسوب می‌شوند. بنابراین نباید این قواعد را به نحوی تحلیل کرد که مانع از استماع دعوا و در نتیجه احقاق حق اصحاب دعوا شوند. نتیجه این می‌شود که قوانین دادرسی وسیله اجرای هدف (رسیدگی ماهوی و احقاق حق) می‌باشد و وسیله نمی‌تواند جای هدف را بگیرد و برای رسیدن به هدف، می‌توان قوانین دادرسی را با تعدیل و

انعطاف تفسیر کرد که دعاوی استماع شود و دادگاه وارد ماهیت دعا شود. این نگاه به قوانین دادرسی مدنی به طریقت داشتن قوانین دادرسی تعبیر می‌شود.

با این حال، تحلیل و اجرای (اصل قابل استماع بودن دعاوی) در دیدگاه (موضوعیت داشتن) قوانین دادرسی بسیار دشوار خواهد بود. در این نگاه، وسیله بر هدف ترجیح دارد و بنابراین حتی اگر «حق» وجود داشته ولی روش مورد نظر در رسیدن به حق به درستی انتخاب نشود، دعا با انسداد روبه‌رو می‌شود. بر این بنیاد، قوانین دادرسی «موضوعیت» دارند و قاضی مکلف است قواعد و مقررات دادرسی را چون «وحی منزل» رعایت کند. (خدابخشی، ۱۳۹۴: ۱۰۶)

۲-۲. اصل قابل استماع بودن دعاوی در قوانین موضوعه

اصل قابل استماع بودن دعاوی به‌صراحت در قوانین دادرسی پیش‌بینی نشده است. با این حال نمی‌توان دست از تلاش برداشت و باید سعی کرد که از متون و قوانین موجود این اصل راهبردی حاکم بر حقوق دعاوی را کشف کرد. در واقع دادگستری مرجع عمومی طرح انواع دعاوی و درخواست‌ها می‌باشد. لازمه به قضاوت نهادن مسئله حقوقی و ورود در ماهیت آن و فصل خصومت، پذیرش دعاوی یا استماع آن است. بنابراین با توجه به اصل ۱۵۹ قانون اساسی و نیز اصل ۳۴ قانون پیش‌گفته می‌بایست دعاوی کاربران دادگستری که در پی اجرای حق دادخواهی به دادگاه مراجعه می‌کنند مورد توجه قرار گیرد. درواقع بر اساس این دو اصل می‌توان اصل دسترسی به عدالت که در ارتباط و از جمله دلایل اثباتی اصل قابل استماع بودن دعاوی است، استفاده کرد. در واقع اصل دسترسی به مراجع قضایی به‌ویژه دادرها و دادگاه‌ها از اصول مهم و مقدماتی دادرسی عادلانه است. به عبارت دیگر دادرسی عادلانه هنگامی معنا پیدا می‌کند که پیش از آن، امکان دسترسی به مراجع قضایی و به تعبیری دسترسی به دادگستری فراهم باشد. (نهرینی، ۱۳۹۸: ۵۸)

در حقوق ایران اصل ۳۴ قانون اساسی را می‌توان به‌عنوان مبنای اصل دسترسی به عدالت مورد پذیرش قرار داد. در واقع در این اصل دادخواهی حق مسلم هر فرد دانسته شده که از جمله آثار آن امکان تظلم‌خواهی به مراجع قضایی جهت احقاق حق تضییع شده می‌باشد و جهت نیل به این اهداف اصل دسترسی سریع و آسان به دادگاه یا عدالت تأسیس شده است.

بر این بنیاد، اصل قابل استماع بودن دعاوی در راستای اجرای اصل دسترسی به عدالت می‌باشد. به عبارت دیگر مقدمه اجرای اصل دسترسی به عدالت این است که دعاوی طرح شده مورد استماع قرار گیرد. در این تحلیل پذیرش و استماع دعاوی مدنی به معنای ورود در ماهیت و فصل خصومت دعاوی مدنی مفهوم معنوی و باطنی اصل دسترسی به عدالت شناخته می‌شود. بنابراین پذیرش دادخواهی و در

اختیار داشتن دادگاه‌های صالح و ممنوعیت منع در دسترسی به این دادگاه‌ها که در اصل ۳۴ قانون اساسی مورد اشاره قرار گرفته است از جمله آثار ظاهری اصل دسترسی به عدالت محسوب می‌شود.

علاوه بر آن به نظر می‌رسد که می‌توان از مفاد حکم مقرر در اصل ۱۶۷ قانون اساسی که مقرر می‌دارد: «قاضی مکلف است کوشش کند حکم هر دعوا را در قوانین مدونه بیابد و اگر نیابد با استناد به منابع معتبر اسلامی یا فتاوی معتبر، حکم قضیه را صادر نماید و نمی‌تواند به بهانه سکوت یا نقض یا اجمال یا تعارض قوانین مدونه از رسیدگی به دعوا و صدور حکم امتناع ورزد»، همچنین، می‌توان از ماده ۳ قانون آیین دادرسی مدنی، البته نه به روشنی و صراحت ولی با تحلیل و تفسیر حقوقی که هدف آن اجرای عدالت قضایی می‌باشد این اصل را کشف کرد؛ در ماده ۳ قانون آیین دادرسی مدنی می‌خوانیم که: «قضات دادگاه‌ها موظفند موافق قوانین به دعاوی رسیدگی کرده، حکم مقتضی صادر یا فصل خصومت نمایند. در صورتی که قوانین موضوعه کامل یا صریح نبوده یا متعارض باشند یا اصلاً قانونی در قضیه مطروحه وجود نداشته باشد، با استناد به منابع معتبر اسلامی یا فتاوی معتبر و اصول حقوقی که مغایر با موازین شرعی نباشد، حکم قضیه را صادر نمایند و نمی‌توانند به بهانه سکوت یا نقص یا اجمال یا تعارض قوانین از رسیدگی به دعوی و صدور حکم امتناع ورزند و الا مستنکف از احقاق حق شناخته شده و به مجازات آن محکوم خواهد شد».

از تحلیل اصل ۱۶۷ قانون اساسی و نیز ماده ۳ قانون آیین دادرسی مدنی نتایجی قابل استنباط است به این شرح که: ۱. دادگاه مکلف شده است پس از رسیدگی حکم مقتضی را صادر کند امری که دلالت بر آن دارد که دادگاه می‌بایست وارد در ماهیت دعوی شود و به صورت کلی یا جزئی قلع نزاع کند. در ماده ۲۹۹ قانون آیین دادرسی مدنی نیز به صورت ناقص این مفهوم در تعریف حکم مورد اشاره قرار گرفته است.^۱ ۲. در ماده ۳ قانون آیین دادرسی مدنی و در ادامه صدور حکم مقتضی اعلام شده است «... یا فصل خصومت نمایند...».

در واقع اعمال قضایی دادگاه بر اساس نظر دکتترین معتبر دادرسی، شامل حکم، قرار و دستور قضایی می‌شود (شمس، ۱۳۹۰: ۱۹۹) و از میان آن‌ها، فقط حکم خواهد بود که بر اساس آن نزاع (اختلاف) حقوقی فصل می‌شود. بنابراین قرارهای صادره از دادگاه «اعم از قرارهای قاطع دعوا چون قرار رد دعوا، عدم استماع دعوا، ابطال دادخواست و ...، قرارهای قرینه چون کارشناسی، قرارهای تأمینی چون دستور موقت و تأمین خواسته و دستورهای اداری موجب فصل خصومت نمی‌شوند

۱. چنانچه رأی دادگاه راجع به ماهیت دعوا و قاطع آن به طور جزئی یا کلی باشد، حکم، و در غیر این صورت قرار نامیده می‌شود.

(بنابراین می‌بایست بین مفهوم «رأی قاطع» و «فصل خصومت» تمایز قائل شد. توضیح اینکه قرارهای قاطع چون رد دعا یا عدم استماع دعا اگرچه «رأی قاطع» محسوب می‌شوند ولی «فصل خصومت نمی‌کنند» چگونه ممکن است قرار عدم استماع دعا فصل خصومت کند! بله، در این موارد پرونده از دادگاه «روند رسیدگی» خارج می‌شود و دادرس از رسیدگی فارغ می‌شود ولی خصومت رفع نمی‌شود. ۳. قانون‌گذار در انتهای ماده‌ی پیش‌گفته دو مرتبه از واژه «حکم» استفاده کرده است و با توجه به قواعد ناظر به تفسیر اصولی، چون قانون‌گذار در مقام بیان بوده است و با ملاحظه حکم مقرر در ماده ۲۹۹ قانون آیین دادرسی مدنی و نیز مواد دیگر از قانون پیش‌گفته، از واژه «رأی» استفاده نکرده که از آن «حکم و قرار» استنباط شود، لذا می‌بایست اصل را بر صدور حکم در تصمیم دادگاه دانست و صدور حکم نیز بر طبق تفسیر دکترین معتبر دادرسی و نیز دعاوی زمانی صورت می‌گیرد که دادگاه وارد در ماهیت «موضوع حق» خواهان شود و احراز کند که آیا «حق» برای خواهان وجود دارد؟ (نهرینی، ۱۳۹۱: ۱۷۳-۱۶۴) امری که ملازمه با استماع دعا، یعنی ورود دادگاه در ماهیت دعوی حرکت آن به سمت صدور حکم دارد.

البته ذکر این نکته ضروری است که اصل قابل‌استماع بودن دعاوی در صورتی اجرا می‌شود که دعا به صورت قانونی طرح شده باشد و در واقع دعا تحقق یافته باشد. اصل قانونی بودن دادرسی و یا اصل لزوم حل و فصل دعا وفق قانون در مواد ۲ و ۳ قانون آیین دادرسی مدنی مورد اشاره قرار گرفته است. بر طبق این اصول دادگاه‌ها فقط مکلف به رسیدگی به دعایی هستند که بر اساس قانون طرح شده باشند. با این حال پرسش این است که چه زمانی دعا قانونی است؟ به نظر می‌رسد که دعا زمانی قانونی است که نفع و اهلیت اقامه دعا در خواهان احراز شده باشد و در صورتی که طراح دعا شخص دیگری است، سمت نیز محرز شده باشد. به عبارت دیگر اصل قانونی بودن دعا به این معنا است که دادگاه پس از احراز شرایط سه‌گانه فوق مکلف به رسیدگی باشد.

بر این بنیاد و بر اساس اصل قابل‌استماع بودن همین که شرایط سه‌گانه (نفع، سمت و اهلیت) فراهم شد باید به دعاوی رسیدگی کرده و دادگاه مکلف به تشکیل جلسه دادرسی و استماع اظهارات طرفین دعا می‌باشد. از این رو دادگاه نمی‌تواند دایره قانونی بودن دعا را به موارد دیگری که در قانون اشاره نشده است تسری دهد و با اختیار خود به این موارد اضافه کند و مثلاً بدون تشکیل جلسه دادرسی از استماع دعایی که بر اساس اصل قانونی بودن دعا به درستی طرح شده است، خودداری کند.

بنابراین اصل قابل‌استماع بودن دعاوی به معنای نادیده گرفتن و یا محدودیت در اجرای اصل قانونی بودن دادرسی نیست. در این تحلیل اصل قابل‌استماع بودن دعاوی اساساً پس از تحقق اصل

قانونی بودن دعوا قابلیت اجرایی خواهد داشت. در واقع تا زمانی که عنوان دعوا تحقق نیافته باشد نمی‌توان از اجرای اصل قابل استماع بودن دعاوی سخن گفت.

در واقع نظر به اینکه قانون‌گذار تنها از صدور قرار عدم استماع بدون اینکه موارد آن را پیش‌بینی کرده باشد نام برده است، می‌بایست پس از تحقق دعوا، اصل را بر استماع دعوا قرار داد مگر اینکه به واسطه برخی از موانع قانونی که به روشنی در قوانین پیش‌بینی شده است یا از آن استنباط می‌گردد، قابلیت استماع نداشته باشد. (نهرینی، ۱۳۹۸: ۴۱۲) لذا در فرضی که خواهان ذی‌نفع نمی‌باشد بحث از اجرای اصل قابل استماع بودن دعوا بیهوده است.

۳-۲. اصل قابل استماع بودن دعاوی در رویه قضایی

تحلیل و اجرای (اصل قابل استماع بودن دعاوی) در رویه قضایی به ندرت اتفاق می‌افتد. در واقع رویکردی که در رویه قضایی نسبت به دعاوی وجود دارد علی‌الاصول مبتنی بر «موضوعیت داشتن» قوانین دادرسی است. لذا معمولاً دادگاه‌ها با توجه به ظاهر قوانین دادرسی مدنی و بدون توجه به حقوق ماهوی اصحاب دعاوی مدنی در صورت برخورد دعاوی طرح شده با این قواعد از استماع دعوا خودداری می‌کنند. البته علت این رویکرد در رویه قضایی را به تنهایی نمی‌توان به موضوعیت داشتن قواعد دادرسی نسبت داد. بلکه عواملی چون آمارگرایی و فقدان استدلال حقوقی نیز در این امر دخیل هستند.

با این حال و در مقابل رویکرد عمومی رویه قضایی که متأسفانه اصل را بر عدم استماع دعاوی طرح شده در صورت مخالفت با ایرادات قابل ترمیم قرار می‌دهد، مواردی نیز یافت می‌شود که با تحلیل مبتنی بر «قابل ترمیم بودن قواعد دادرسی» و اینکه قواعد دادرسی و دعاوی، تنها طرق رسیدن به حق را تبیین می‌کنند و اثری در اصل آن ندارد، سعی در پذیرش حداکثری دعاوی دارند. برای نمونه ابتدا شعبه ۱۰۹ دادگاه عمومی (حقوقی) تهران بدون توجه به اصل قابل استماع بودن دعاوی در خصوص دادخواست اعاده دادرسی که تقدیم شده است، اعلام می‌کند که: «وکلائی خواهان خواسته موکل خود را بدون ذکر دادنامه موضوع تقاضای اعمال اعاده دادرسی، اظهار داشتند، بنابراین طرح دعوا به این کیفیت منطبق با قانون نبوده و دادگاه ... قرار عدم استماع دعاوی خواهان را صادر و اعلام می‌نماید» با تجدیدنظر خواهی از این دادنامه موضوع در شعبه ۶ دادگاه تجدیدنظر به موجب دادنامه شماره ۹۲۰۶۰۶۰۲۲۰۹۹۷۰۹۱۰ مورخ ۱۳۹۱/۶/۲۶ با نقض رأی صادره از دادگاه بدوی و با توجه به امکان ترمیم دادرسی اعلام می‌کند که «با عدم ذکر مشخصات حکم مذکور، اعاده دادرسی ناقص بوده و دادگاه بدوی مکلف است به دفتر، جهت صدور اخطار رفع نقص به وکلای خواهان، اخطار رفع نقص صادر نماید».

بنابراین رویه قضایی باید به جای حرکت در جهت رد دعاوی، به استماع آن و ترمیم نواقص توجه کند و نظری را انتخاب کند که مانع دعاوی نباشد. البته ممکن است مانند هر مسئله حقوقی دیگر، اینجا نیز نظریات متفاوتی وجود داشته باشد اما با وجود اصول دادرسی مانند اصل قابل استماع بودن دعاوی، نباید به نظرات مخالف استناد کرد و مانع رسیدگی به دعاوی شد.

۳. نحوه اجرای اصل قابل استماع بودن دعاوی در پرتو رعایت اصل تشریفاتی بودن دادرسی

یکی از ویژگی‌های دادرسی مدنی که مورد اتفاق دادرسی دانان قرار گرفته است، اصل تشریفاتی بودن دادرسی است. در این مفهوم منظور از تشریفات مجموع قواعد شکلی است که دادگاه و اصحاب دعوا را برای رسیدگی ماهیتی آماده می‌کنند. (نهرینی، ۱۳۹۸: ۳۸) از منظر دیگر گفته شده است که اصل تشریفاتی بودن دادرسی به معنای از پیش مقرر و معلوم بودن راه و نظم دادرسی است؛ در این نظر تشریفات دادرسی راهی برای آزادی دفاع و تضمین اصل بی‌طرفی دادرسی است. (محسنی، ۱۳۸۹: ۵۸) در این نظر تشریفاتی بودن دادرسی به عنوان اصلی فنی شناخته می‌شود که در خدمت اجرای آشکار و بی‌ابهام سایر اصول است.

بر این بنیاد پرسشی که مطرح می‌شود این است که آیا اجرای اصل قابل استماع بودن دعاوی به معنای نفی یا محدود کردن تشریفات دادرسی است؟ به نظر می‌رسد که پاسخ منفی منطقی‌تر است و باید اعلام کرد که اصل قابل استماع بودن دعاوی به معنای ممنوعیت اجرای اصل تشریفات دادرسی نمی‌باشد. توضیح اینکه دادرسی بدون رعایت تشریفات دادرسی دوام و قوام لازم را نخواهد داشت و از این جهت تصور دادرسی بدون تشریفات آن محال است.

با این حال آنچه در مبانی اصل قابل استماع بودن دعاوی و ارتباط آن با تشریفاتی بودن دادرسی حائز اهمیت است، نقش و تفسیر تشریفاتی بودن دادرسی و سازماندهی آن در میان سایر اصول دادرسی مدنی و فلسفه مربوط به آن است. به عبارت دیگر بحث اساسی مربوط به ضمانت‌اجراهای مربوط به عدم رعایت تشریفات دادرسی است. از نظر نگارنده نمی‌توان عدم رعایت هریک از تشریفات دادرسی را به معنای بطلان آن عمل تفسیر کرد و می‌توان از برخی تشریفات دادرسی جهت اجرای فلسفه مربوط به فصل خصومت و ورود دادگاه در ماهیت دعوا گذشت. در این تحلیل هیچ قاعده آمرهای زیر پا گذاشته نمی‌شود و حقوق اصحاب دعاوی مدنی نیز رعایت می‌گردد.

بنابراین از منظر اصل قابل استماع بودن دعاوی، اولاً ایجاد تشریفات دادرسی جهت استماع دعوا منوط به تصریح در قوانین است و لذا دادگاه اختیار اضافه کردن یا حذف تشریفات را نخواهد داشت. ثانیاً برطبق اصل قابل استماع بودن دعاوی ضمانت اجرای عدول از تشریفات در همه موارد بطلان آن عمل نخواهد بود؛ مشروط بر اینکه به اصول دادرسی و نظم عمومی دادرسی لطمه وارد نشود.

نتیجه

بر اساس موازین فقهی اصل بر استماع دعوا می‌باشد و دادگاه باید به این سمت حرکت کند. در واقع در این حوزه، استماع دعوا واجب و تکلیف دادگاه است. بنابراین در این دیدگاه دعوایی که به صورت مطلق مبهم نباشد قابل استماع است، چراکه پذیرش این دعوا با تکلیف دادگاه به استماع دعوا مرتبط و از آثار آن می‌باشد. برطبق این تحلیل دادگاه وظیفه دارد که ابهام دعوا را از طریق دعوت کردن از مدعی و اخذ توضیح از او برطرف کند و در صورتی که حتی با وجود اخذ توضیح و دعوت اصحاب دعوا نتوانست ابهام دعوا را مرتفع کند با تفکیک موارد روشن و قابل استماع از بخش‌های مبهم دعوا - البته در صورت قابل تفکیک بودن - به قدر متیقن دعوا بسنده و به آن رسیدگی کند. در این باره اگرچه در قانون آیین دادرسی مدنی به صراحت «اصل قابل استماع بودن دعاوی» مورد اشاره قرار نگرفته است اما با توجه به تأکید قانون‌گذار به فصل خصومت در اصل ۱۶۷ قانون اساسی و ماده ۳ قانون آیین دادرسی مدنی، می‌توان وجود این اصل در نظام دادرسی مدنی را کشف کرد. در واقع فصل خصومت ملازمه با ورود دادگاه در ماهیت دعوا و قلع نزاع حقوقی دارد. امری که وفق ماده ۲۹۹ قانون آیین دادرسی مدنی ملازمه با صدور حکم دارد. در واقع قواعد دادرسی و دعاوی راهی است به منظور تحقق نظم، ترتیبات و تشریفات موجود در آن که باید با این هدف تفسیر شوند. همچنین تفاوت دیدگاه قضات و تلقی عمومی مردم از دعاوی و دادرسی، نباید مانعی برای استماع دعاوی باشد. زیرا اولاً، نباید به نحوی عمل کرد که بیشتر دعاوی غیرقابل استماع تلقی شوند یا اینکه دعوا، تنها بعد از یک بار شکست در اقامه و یافتن راه تازه، قابل استماع باشد. ثانیاً، انتظارات متفاوت قضات و نگرش‌هایی که به دعاوی دارند نباید به قیمت از بین رفتن اقدامات گذشته باشد و برای مثال تغییر قاضی نباید تصمیم‌های سابق را بی‌اثر کند. ثالثاً، با فرض نقص در اقامه دعوی یا ترتیبات قانونی، باید راهی برای استمرار آن پیدا کرد و دادرسی را ترمیم نمود. در این رابطه دادگاه می‌تواند با توجه به اصولی چون «اصل ترمیم دادرسی»، «اصل دادرسی موردی» و نهاد توصیف خواسته، دعاوی را به سمت ورود در ماهیت دعوا و قلع نزاع حقوقی حرکت دهد.

منابع

فارسی

- خدابخشی، عبدالله (۱۳۹۰)، مبانی فقهی آیین دادرسی مدنی، ۲ جلد، جلد اول، چاپ اول، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- خدابخشی، عبدالله (۱۳۹۳)، حقوق دعاوی: قواعد عمومی، چاپ دوم، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- خدابخشی، عبدالله (۱۳۹۴)، حقوق دعاوی: تحلیل و نقد رویه قضایی، چاپ اول، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- شمس، عبدالله (۱۳۹۰)، آیین دادرسی مدنی، جلد ۲، چاپ بیست و ششم، تهران: دراک.
- محسنی، حسن (۱۳۹۱)، ترجمه آیین دادرسی مدنی فرانسه، جلد اول، چاپ اول، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- محسنی، حسن (۱۳۸۹)، اداره جریان دادرسی مدنی، چاپ اول، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- محسنی، حسن (۱۳۹۴)، «نقص اعمال آیین دادرسی مدنی در حقوق فرانسه»، مطالعات حقوق تطبیقی، دوره ۶، شماره ۲.
- نهرینی، فریدون (۱۳۹۱)، تحلیل و نقد رویه قضایی، چاپ اول، تهران: جنگل.
- نهرینی، فریدون (۱۳۹۸)، آیین دادرسی مدنی، جلد دوم و سوم، چاپ اول، تهران: گنج دانش.

عربی

- آشتیانی، میرزا محمد حسن بن جعفر (۱۳۶۹)، کتاب القضاء، چاپ اول، تهران: چاپخانه رنگین.
- حلی، علامه حسن بن یوسف بن مطهراسدی (۱۴۱۳ق)، مختلف الشیعه فی احکام الشریعه، جلد ۸، چاپ دوم، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- حلی، علامه حسن بن یوسف بن مطهراسدی (۱۴۱۳ق)، قواعد الاحکام فی معرفه الحلال و الحرام، جلد ۳، چاپ اول، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- حلی، علامه حسن بن یوسف بن مطهراسدی (۱۳۸۷ق)، ایضاح الفوائد فی شرح مشکلات قواعد، جلد ۴، چاپ اول، قم: مؤسسه اسماعیلیان.
- حلی، علامه حسن بن یوسف بن مطهراسدی (۱۴۱۰ق)، إرشاء الأذهان إلى أحكام الأیمان، جلد ۲، چاپ اول، قم: دفتر انتشارات اسلامی و وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- اصفهانی کمپانی، شیخ محمد حسین (۱۴۱۶ق)، بحوث فی الأصول، چاپ دوم، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- تبریزی، جواد بن علی (بی تا)، صراط النجاة، جلد ۳، چاپ اول، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- حلی، محمد بن منصور بن احمد (ابن ادریس) (۱۴۱۰ق)، السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، جلد دوم، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه.
- رشتی، میرزاحبیب الله (۱۴۰۱ق)، کتاب القضاء، جلد ۲، چاپ اول، قم: دارالقرآن الکریم.

- سآار، حمزه بن عبدالعزيز ديلمى (۱۴۰۴ق)، المراسم العلويه و الأحكام النبويه فى فقه الاماميه، چاپ اول، قم: منشورات الحرمین.
- طباطباى حکيم، سيد محسن (۱۴۱۶ق)، مستمسک العروه الوثقى، جلد ۴، چاپ اول، قم: مؤسسه دار التفسير.
- عاملی، محمدبن مکى (شهيد اول) (۱۴۱۷ق)، الدروس الشرعيه فى فقه الإماميه، جلد ۲، چاپ دوم، قم: دفتر انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم.
- عاملی، زين الدين بن على بن احمد (شهيد ثانى) (۱۴۱۳ق)، مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام، جلد ۱۳، چاپ اول، قم: مؤسسه معارف الإسلاميه.
- کيدرى، قطب الدين محمدبن حسين (۱۴۱۶)، إصباح الشيعة بمصباح الشريعة، چاپ اول، قم: مؤسسه امام صادق عليه اسلام.
- مراغى، سيد ميرعبدالفتاح بن على حسینی (بى تا)، العناوين الفقيه، جلد ۲، نرم افزار جامع فقه اهل بيت.
- موسوى بجنوردی، حسن (۱۴۱۹ق)، القواعد الفقيهيه، جلد ۱ و ۳، چاپ اول، قم، نشر العمدادى
- ميرزاى قمى، ابوالقاسم بن محمدحسن (۱۴۱۳ق)، جامع الشتات فى أجوبه السؤالات، جلد ۴، چاپ اول، تهران، مؤسسه کيهان.
- نجفى، شيخ محمد حسن باقر (صاحب جواهر) (۱۴۱۵ق)، جواهر الکلام فى شرح شرايع الاسلام، جلد ۴۲، چاپ هفتم، بيروت: دار إحياء التراث العربى.
- نراقى، احمد (۱۴۱۵ق)، مستند الشيعة فى احكام الشريعة، جلد ۱۷، چاپ اول، قم: مؤسسه آل البيت عليهم السلام.
- يزدى، سيدمحمدکاظم (بى تا)، تكملة العروه الوثقى، جلد ۲، نرم افزار جامع فقه اهل بيت.
- مدرسى يزدى، سيد عباس (۱۴۱۰ق)، نموذج فى الفقه الجعفرى، چاپ اول، قم: کتابفروشى داورى.